



فقیه در فرآیند استنباط با اسناد شرعی یعنی قرآن و روایات، اوامر و نهی‌ها یا شبه‌امر و شبه‌نهی‌هایی که در قالب جمله خبری است برخورد می‌کند و برای او بسیار ضروری است که بتواند تشخیص بدهد که این امر و نهی و شبه‌امر و شبه‌نهی، حکم الهی است یا حکم غیر الهی است و یا اساساً حکم نیست.

این نکته وقتی ضرورت پیدا می‌کند که بخشی از آنچه از حضرات معصومین علیهم السلام و خود خداوند صادر شده، حکم الهی بوده و بخشی حکم حکومتی بوده و بخشی از آن قضائی بوده و بخشی از آن اساساً حکم نیست. ما در فقه و مصلحت برای آنچه از حضرات معصومین علیهم السلام صادر می‌شود دوازده شأن شمرده ایم.

یک مبنا این است که هر چه از خدای متعال و حضرات معصومین علیهم السلام صادر می‌شود بیان شریعت و حکم الهی است و مبنای دیگر این است که برخی مطالب صادر شده از ایشان احکام حکومتی است و برخی دیگر برای بیان مقاصد شریعت است. تفاوت زیادی بین این مبانی وجود دارد. آیا کلام معصوم صرف خبر است یا انشاء است؟ مثلاً پیامبر فرموده المومنون عند شروطهم: آیا پیامبر می‌خواهند بفرمایند که مومن اینگونه است و من در صدد این نیستم که بگویم وفای به شرط واجب است یا نه و یا مستحب است یا نه؟ گروه دیگر هم معتقدند که این جمله هر چند خبری است اما در حکم انشاء است.

اگر سخنی از معصوم صادر شود و بیان اجرا باشد این اصالت ندارد و با توجه به مقتضیات زمان و مکان به راحتی تغییر می‌کند در حالیکه اگر بیان حکم شرعی باشد و به تعبد هم برسد، دیگر نمی‌توان قائل شد که این قابل تغییر است.

اگر سخنی از معصوم صادر شود که در جهت بیان واقعیات و آثار وضعیه اعمال و افعال باشد مانند اینکه خوردن فلان غذا این اثر را دارد انجام فلان کار برای خانم باردار فلان اثر را دارد آیا از این کلمات می‌توان حکم استحباب و کراهت استنباط کرد؟

یا از گزاره‌های تربیتی چقدر می‌توان گزینه شرعی استنباط کرد؟

شاید کسی بیان کند که ما اصلی داریم که معصوم در مقام بیان شریعت است آن هم به معنای شریعت اولی و حکم الهی و غیر از این اصل دلیل می‌خواهد. در جواب این شبهه باید گفت هر چند ما این اصل را بپذیریم آیا نباید دنبال خلاف اصل رفت؟ اصل عموم و اطلاق وجود دارد اما آیا می‌توان دنبال مخصص و مقید نرویم؟ اینکه انسان شک کند و سراغ عمومات برود برای بعد از فحص از مقید و مخصص است. مثلاً در مورد قرآن که همه مطالب را در خود جای داده و هم بیان شریعت دارد هم تاریخ دارد هم انذار و تبشیر دارد هم حکم حکومتی دارد و ... نمی‌توان گفت که چشم‌ها را نسبت به مقید و مخصص ببندیم و بگوییم اصل بر بیان شریعت است.

اینکه علما شوون معصوم را بحث نکرده اند نمی‌توان گفت این بحث بی ثمری است بلکه بحثی بسیار جدی است و اگر این بحث رها شود و توسط یک انسان غیر عالم بیان شود به افراط می‌رسد اما وقتی یک استاد درس خارج آن را بیان کند آن را مهار شده بیان می‌کند. لذا باید به این شناخت برسیم که بفهمیم این کلام خداوند و معصومین، حکم است یا نه و اگر حکم است حکم الهی است یا غیر الهی.

در اهمیت بحث همین بس که امام خمینی ره می‌فرماید روایاتی که با قَضَى، اَمْر، نَهَى و امثال اینها شروع می‌شود اینها حکم حکومتی است لذا مانند لاضرر را حکم حکومتی می‌داند چون روایتش با همین عبارات شروع می‌شود. ایشان برای معصوم سه شأن قائل است: نبوت، سیاست و قضاوت و معتقد است این روایات از شأن سیاست یا قضاوت است. اما خود ایشان در بحث نفی غرر این مبنا را لحاظ نمی‌کند. لذا مبنای اصولی چیزی است و رفتار فقهی چیز دیگر و دلیل آن این است که به صورت دقیق قرینه‌شناسی نشده است.

**خلاصه بحث:** در بحث تقسیم حکم به حکم الهی و غیر الهی فقیه باید تشخیص دهد که کلام معصوم و خداوند حکم است یا حکم نیست و اگر حکم است الهی است یا غیر الهی. ما برای معصوم دوازده شأن برشمرده ایم و فقیه باید بفهمد کلام ایشان از کدام شأن صادر شده. اگر کسی بگوید اصل بر این است که کلام معصوم برای بیان شریعت باشد باید گفت عمل به اطلاق و عموم برای بعد از فحص از مقید و مخصص است.